

ساختار قدرت سیاسی آق قویونلوها و نقش خاندان صفوی در سقوط آن حاکمیت

حجت زرین زاد

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد- اصفهان

دکتر حسین میر جعفری

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد- اصفهان

چکیده

با نگرش عمیق در متغیرهای شکل دهنده به قدرت سیاسی حکومت « آق قویونلوها » که در بخشی از تاریخ ایران، یعنی از اواسط قرن نهم تا اولین سالهای قرن دهم هجری قمری حضور داشتند، می توان به این نتیجه رسید که اساس «ساختار سیاسی» این حاکمیت از ابتدای تشکیل سست و بی بنیان بودند. اگرچه زمانی به اقتدار بزرگی دست یافتند و توانستند، اساس یک امپراطوری را برای خود ایجاد کنند، ولی همین عامل به تدریج موجبات اضمحلال، اساس از بین رفتن اقتدار مرکزی و در نهایت سقوط آن سلسله را فراهم نمود. ضعف در ساختار سیاسی ابتدا باعث آشفتگی در دستگاه سیاسی شده و سپس آثار این وضع خود را در ارکان نظامی، اداری و اقتصادی حکومت پدیدار نمود. در نهایت هرج و مرج اساسی در همه ارکان حاکمیت آق قویونلوها بوجود آمده و نتیجه این امر سقوط دولت بوسیله صفویان بود. اگرچه این یک واقعیت مسلم تاریخی است که صفویان با برنامه ریزی قبلی یعنی از حدود دو قرن قبل و با استفاده از بستر مناسب آماده تبدیل نفوذ معنوی خود به اقتدار سیاسی بودند، اما بررسی ها نشان می دهد که در حقیقت این سستی ساختار سیاسی حکومت آق قویونلوها بود که زمینه لازم را برای تشکیل سریع حکومت توسط صفویان فراهم آورد.

کلید واژگان: آق قویونلوها. صفویان. ضعف ساختار سیاسی. اضمحلال و انحطاط.

مقدمه

در سالهای اخیر یکی از موضوعات مهمی که توجه بسیاری از محققان تاریخ و علوم سیاسی را در محافل علمی به خود جلب کرده است، تجزیه، تحلیل و پرداختن به علل ضعف و سقوط حاکمیت‌ها است. (۱) در این میان گرچه اکثر حکومت‌های بزرگ ایران چه در تاریخ ایران قبل از اسلام و چه در بعد از تاریخ ایران بعد از اسلام مانند ساسانیان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، صفویان ... مورد توجه محققان قرار گرفته‌اند، اما به پاره‌ای از حکومت‌های ایرانی توجه لازم نشده است. چنانکه در ارتباط با بررسی علل انحطاط و نهایتاً سقوط حاکمیت «آق‌قویونلوها» که در بخشی از تاریخ ایران حضور داشته‌اند و به نوعی از عوامل مهم و در واقع مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت صفویان و قدرت گرفتن آنها محسوب می‌شدند، غیر از یک مورد مقاله تحقیقی که آن‌هم با مدنظر قرار دادن عوامل مختلف در فروپاشی حاکمیت بوده است، تحقیق درخور توجهی انجام نشده است. در این تحقیق نیز بطور کلی ساختارهای شکل دهنده به انحطاط این حاکمیت از عوامل سیاسی و اقتصادی گرفته تا عوامل دیگر مورد توجه قرار گرفته است. (۲) در کنار این مسئله موضوع بنظر می‌رسد، در ایجاد آشفتگی مختلف در ارکان حاکمیت آق‌قویونلوها، علت دیگری نیز نقشی اساسی تر و مهمتر از دیگر عوامل در سقوط این سلسله داشته است و آن چارچوب شکل دهنده به ساختار قدرت سیاسی بود. تا زمانی که اقتدار حاکمیت از نظر قدرت سیاسی از درجه بالائی برخوردار بود، آشفتگی‌های دیگر چندان جولانی برای ایجاد اخلال اساسی در بنیان حاکمیت نمی‌یافتند.

با بررسی تاریخ ایران مشاهده می‌شود، اکثر حاکمیت‌های ایرانی زمانی که ساختار اقتدار قدرت مرکزی از تعریف عینی درستی برخوردار نبود، حکومت‌ها به طرف اضمحلال قطعی حرکت کردند. همین امر نیز موجبات چالش توسط گروه‌های درون حاکمیت را فراهم آورده و بر اساس منافع مختلف خود عرصه حاکمیت را محل تاخت و تاز خود می‌نمودند، نمونه بارز چنین شکل حکومتی حاکمیت آق‌قویونلوها بود. ابتدا لازم است، توضیح مختصری در باره این حاکمیت داده شود، در اوایل قرن نهم هجری قمری امارت نشین‌باز اقوام ترکمن تحت عنوان آق‌قویونلوها تشکیل شد، حمایت و جانبداری «امیر تیمور گورکانی» از «عثمان بیگ قرابولورک» (۳) اساس تشکیل این دولت شد. تیمور در قبال خدمات قرا عثمان ابتدا منطقه سیواس را در اختیار او قرار داد. (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۹۲/۲). بعد از چندی شهر «آمد» به مرکزیت آق‌قویونلوها انتخاب شد. (۴)

بتدریج آق قویونلوها با تلاشهای بی وقفه و خستگی ناپذیر این شخص توانستند، خود را به عنوان یک قدرت محلی مطرح کنند. بعدها در سایه تدابیر و تلاشهای امیرحسن بیگ مشهور به «اوزون حسن» که نوه قرا عثمان بود، آق قویونلوها توانستند، با پیروزی های مکرر خود بر رقبای داخلی و دشمنان خارجی خود موجبات جلب و جذب دیگر طوایف منطقه خود را فراهم آورده که در نهایت با شکست دادن قدرتهای برتر زمان حاکم در ایران یعنی قراقویونلوها و بعد ابوسعید تیموری که شاخه مهمی از نوادگان تیمور بودند، خود را در رأس قدرت مهم ایران قرار دهند. (۵) اساس و پایه اقتدار بدست آمده آق قویونلوها در کنار رهبری صحیح حکومت توسط مرد بزرگ سلسله آق قویونلوها یعنی اوزون حسن، (۶) مبتنی بر قدرت ناشی شده از اتحاد قبیله ای بود. در این نوع بدست گرفتن قدرت، نیروی سیاسی حاصل از اتحاد طوایف و قبایل بنیان قدرت حاکمیت و شاه را شکل داده، تقویت بخشیده و موجب استحکام آن می شد. با در نظر گرفتن این نوع اقتدار بدست آمده و حاکمیت حاصل از آن پرسش فوق مطرح می شود که آیا اقتدار سیاسی کسب شده می توانست برای همیشه دوام پیدا کرده و موجبات ترقی روزافزون حاکمیت را فراهم آورد؟ با توجه به پرسش مورد اشاره این فرضیه مطرح می شود که: نوع ساختار اقتدار تعریف شده از حالت گریز از مرکزی برخوردار بود، یعنی همواره مبارزه برای تصرف قدرت و توزیع دیگر باره قدرت در میان عوامل شکل دهنده به قدرت خود را در این حاکمیت نشان داده و می توانست در صورت داشتن شرایط مساعد محل دغدغه اصلی فرمانروایان وقت گردد. همراه شدن امواج موافق و مساعد موجود دیگر با این نیروها حرکت تدریجی ایجاد می کرد که شروع آن بصورت ناتوان شدن حکومت و سپس اضمحلال تدریجی و سقوط حکومت بود. مروجان طریقت صفوی تنها در سایه چنین آشفته بازار قدرت سیاسی بودند که با سازماندهی بهتر، شمشیرهای بران تر و آرمان بدیع دینی از سایر مخالفان آق قویونلوها محکمتر و قاطع تر عمل نموده و توانستند به راحتی بر تخت شاهی ایران زمین تکیه کنند. توجه ویژه به این ساختار و روابط قدرت آق قویونلوها در دوران مختلف از جمله مباحث مهم این نوشتار است که محققان با توجه به مأخذ مهم این دوره تلاش دارند با تحلیلی نوین پاسخهایی منطقی به آن ارائه دهند.

پایه های اصلی شکل دهنده به اقتدار حاکمیت در حکومت آق قویونلوها

عوامل شکل دهنده به قدرت ترکمانان آق قویونلوها از ابتدای تشکیل این دولت شکننده بودند. در این حاکمیت ساختار اصلی قدرت مرکزی برحسب اتحاد طوایف شکل نهائی خود را پیدا می کردند و همواره نوعی حصار مرئی و نامرئی برای کم نمودن اقتدار قدرت مرکزی توسط امیران و رؤسای قبایل وجود داشت، علت این امر هم روشن بود. « در پیوندبایلارشده و ملتزم به رهبر ایل بایندر، بیش از پنجاه ایل ترک، عرب کرد و رهبران آنها قرار داشتند. » (وُدز، ۱۹۹۹: ۱۱)

به سادگی می توان به این مسئله پی برد که قدرت طوایف شکل دهنده در تأثیر گذاشتن به اقتدار حاکمیت این دولت تا چه اندازه می توانست زیاد باشد، چرا که وجود همین پدیده در حکومت آق قویونلوها گروههای ذی نفوذ متعددی را در خود پرورش می داد و باعث می شد که این گروهها با توجه به اوضاع مختلف، رابطه تأثیرگزاری و تأثیرپذیری خود را در تعیین نوع رفتار سیاسی تنظیم نموده و در وقت مناسب درصدد دخالت در حکومت و حاکمیت باشند. به تعبیری می شود چنین تصور کرد که با چنین ساختاری درحقیقت این طوایف بودند که قدرت اصلی حکومت را در دست داشتند. منابع حکایت از آن دارند که آنها در عالیترین مراکز تصمیم گیری حاکمیت نفوذ عینی و آشکاری داشتند. (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۲۸۱-۲۸۰). نتیجه نهایی چنین اوضاعی این امر می شد که حکومت یاد شده همواره بذرهای فروپاشی تدریجی خود را به همراه داشته باشد. البته عوامل رشد یا تضعیف با توجه به نوع شخص فرمانروای روی کارآمده می-توانست از شدت ضعف و قوت برخوردار شده و به نوعی این نوع رفتار سیاسی سران قبائل و امرای نظامی از حالت دو وجهی برخوردار شود. در صورت اول چنانکه شخص شاه وقت می-توانست با اجرای تدابیر مختلف، قدرت بالاتری بر خاندانها و ایالات اتحادیه و اکثر اعضای خاندان سلطنتی داشته باشد و شایسته بودن و اقتدار خود را به شکل های مختلف، مورد تأیید اکثریت آنها قرار دهد، در این صورت ضعف ساختاری فوق زیاد نمی توانست به جولان خود ادامه داده و حاکمیت شهریار وقت زیاد مورد چالش دیگر رقیبان و گروههای پشت پرده قدرت قرار نمی-گرفت. در وضعیت دوم سست بودن پایه های مشروعیت فرمانروا، فقدان نفوذ و تدبیر کافی شهریار برای ایجاد مشروعیت بخشی به حکومت خود در بین اطرافیان خود، قوی بودن و اتحاد جمعی مخالفان و هماهنگی های آنها با اعضای دیگر خاندان سلطنتی چه جداگانه و چه باهم می توانست با چنین ساختار شکننده ای، ضربه اساسی را بر شخص فرمانروا وارد نموده و اساس حاکمیت وی

را دگرگون کند. در این مواقع همیاری بخشی از امرا (آن هم امرایی که هرگز موقعیت و پایگاه فرمانبری خود را در سلسله مراتب قدرت درک نکرده و گاهاً نگرش و منافع آنها در وجود هرگونه حکومت مستقر و باثبات خلاصه می شد) به همراه طوایف شکل دهنده اصلی و فرعی دیگر شکاف جدی را بر ساختار قدرت اصلی و ارکان اقتدار فرمانروا ایجاد نموده و حاکمیت مرکزی را با مشکلی روبرو نماید که حاصل آن عدم ثبات سیاسی و از بین رفتن حاکمیت دولت موجود بود. با توجه به چنین ساختار شکل دهنده قدرت اصلی، نکته مهم دیگری به چشم می خورد و آن این بود که شکل تهدید جدی قدرت مرکزی، اکثراً موقعی مجال جولان می یافت که فرمانروا مورد اجماع اکثریت نمایندگان طوایف اتحادیه آق قویونلوها فوت شده و می بایست امیرزاده جدیدی به جای او بر تخت سلطنت نشیند. اختلاف بر سر فرمانروائی این امیرزاده یا دیگری (که خود حاصل تضاد عقاید و منافع طوایف مختلف بود) دولت را به آستانه جنگ داخلی کشانیده و تا مدت‌ها آشفتگی در عرصه سیاسی و به تبع آن در اوضاع اقتصادی، اجتماعی را بوجود می آورد. نمونه روشن این امر را در طی دوره های مختلف این سلسله می توان به نحو بارزی مشاهده کرد در دوران امارت نشینی آق قویونلوها همین امر تا چندین سال نزاع مستمری را در تشکیلات سیاسی آق قویونلوها پدید آورد. حسب سفارش و تأکید قراعثمان علی بیگ فرزند وی به جانشینی او انتخاب شد، اما آنچه در عمل به صورت ملموس در تاریخ این سلسله مشاهده گردید، مخالفت بخشی از عناصر حاکمیت با وی و تبدیل شدن امارت آق قویونلوها به چند قدرت فرعی دیگر از جمله حمزه برادر علی بیگ و عموی اوزون حسن بود. وقتی سلطنت الاطلاق جهانگیر (۷) شروع شد، وضعیت قدرت در میان خود آق قویونلوها بدین شکل بود:

«این سلطنت از همان بدو پیدایش دست کم از سوی شش مدعی به چالش کشیده شد: سه تن از عموهای جهانگیر نمایندگی نظام حکومتی قراعثمانیان را برعهده داشتند؛ شیخ حسن که در مسابقه با جهانگیر برای رسیدن به آمد متعاقب مرگ حمزه شکست خورده بود؛ محمود که نزد اسپان قراقویونلو در بغداد پناهندگی سیاسی گرفته بود و قاسم که مشتری جدید سلطان مملوک الظاهر چقمق شده بود. چهارمین مدعی قراعثمانی پسرعموی جهانگیر جعفر بن یعقوب ناکام بود جلوس جهانگیر همچنین مخالفت جدی قلیچ اصلان احمدی را برانگیخت که حضور متش با علی در سراسر دهه متعاقب مرگ قراعثمان اکنون دامنگیر پسرعلی جهانگیر شده بود تا مانع از اخراج کامل خاندان احمد شود. بالاخره سرسخت ترین رقیب جهانگیر کسی نبود جز برادر توانایش

اوزون حسن که شورش پنج ساله در سال ۸۶۱ هـ ق/ ۱۴۵۷ م. با پیروزی قاطع بر جهانگیر متحدهان قراقویونلویش در دجله علیا در پایین دست آمد به اوج خود رسید، شکستی که منجر به بر افتادن جهانگیر از اقتدار سیاسی در میان آق قویونلوها و توقیف خانگی وی تا زمان مرگش در سال ۸۷۴ هـ ق/ ۱۴۶۹ م. گردید. (وُدز، همان: ۷۱)

ظاهراً با قدرت رسیدن اوزون حسن این رقابت ها پایان پذیرفت. در زمان فرمانروایی وی که شروع عصر طلایی آن از سال ۸۷۳ هـ ق که آغاز امپراطوری آق قویونلوها بود، مشاهده می شود که وی با شکست دادن ترکمانان قراقویونلو و ابوسعید تیموری به ترتیب بین سالهای ۸۷۲ و ۸۷۳ هجری قمری صاحب کشوری می شود که حوزه قلمرو و نفوذ آن شامل ولایات آذربایجان، کردستان، لرستان فارس، کرمان، عراق عرب و عجم و سرتاسر اراضی دیاربکر تا سرحدات خراسان بود.

(نوائی، ۱۳۷۰: ۵۶۹؛ هینتس، ۱۳۷۷: ۷۱). ظاهراً حاکمیت آق قویونلوها در داخل حکومت و مرزهای تحت سلطه آق قویونلوها، فاقد رقیب جدی برای چالش دستاورد های قدرت بدست آمده آق قویونلوها بود، اما با کمی دقت در نوع ساختار حکومتی دولت یاد شده می توان دید که همان ضعف درونی در ساخت ترکیبی آن وجود داشته که نمونه عینی آن را می توان، به نوعی در شورش اُغورلو محمد، یکی از شش پسر اوزون حسن یافت، (۸) که خود حاصل تنش های درونی موجود در اتحادیه بود. هر چند مشروعیت، شخصیت مورد قبول و اقتدار برتر اوزون حسن مانع از هرگونه گسست جدی در ارکان اقتدار کشوری گردید، اما زمینه های ایجاد بحران در ساختار قدرت همچنان باقی ماند. مرگ اوزون حسن آق قویونلو در سال ۸۸۲ هـ ق و شروع حکومت جانشین وی سلطان خلیل مقدمه ای ناخوشایند برای سوق دادن آق قویونلوها به فروپاشی و اضمحلال گردید. در این زمان قدرت سیاسی آق قویونلوها طبق وصیت و سفارش اوزون حسن در اختیار سلطان خلیل قرار گرفت. اما همان ضعف مزبور به همراه عوامل تسریع کننده آن که خود ناشی از حرص و ولع بیش از حد سلطان خلیل در انحصار قرار دادن قدرت بود، باعث شد که مدت زمان طولانی از عمر حکومت وی نگذرد و مدعیان مختلف، حکومت را دچار مشکل اساسی نمودند. از بین مدعیان حاکمیت، ائتلافی بزرگ و سازمان یافته از نیروهای امرای نظامی به نام یعقوب میرزا برادر کوچکتر سلطان خلیلتشکیل شد و زمینه جنگ داخلی دیگری را در تاریخ سیاسی آق قویونلوها فراهم کرد، (۹) که اولین نتیجه مستقیم آن کشته شدن شخص سلطان خلیل بود. (۱۰)

صورت ظاهری این جریان قرار گرفتن یعقوب میرزا برادر کوچکتر سلطان نگون بخت آق قویونلو در رأس قدرت سیاسی آق قویونلوها و شروع فرمانروایی شخص اخیر بود. (۱۱). در این تحول سیاسی رخ داده شکل نهائی قضیه سقوط سلطان خلیلا ظاهراً مورخان وقت درخصلتهای شخصی فرمانروا یعنی بخل، خست، سوء تدبیر و به تعبیری «عدم رویت کما ینبغی از عهده دارایی رعیت و سپاهی» تعبیر نموده‌اند.

(خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۳۱). اما همان طور که ذکر شد، قضیه سقوط سلطان خلیل را در شکل جدی تر و اصلی تر آن باید پیدا کرد و آن نوع ترکیب قدرت سیاسی و ضعف ارکان مختلف آن بود. مدتی بنظر رسید که حکومت دارای تثبیت موقعیت و مشروعیت شده است و دیگر چالش قدرت سیاسی توسط عوامل پنهان و آشکار در ارکان حاکمیت وجود ندارد. (علیرغم بعضی شورش های مخالفان از جمله بایندر بیگ) (۱۲). همچنین قدرت مرکزی می تواند در سایه حمایت ها و تدابیر بزرگ دیوان سالاری دولت یعنی قاضی عیسی معلم پیشین و وزیر فعلی یعقوب خود را بیش از پیش تقویت نماید. (روزبهان خنجی، ۱۳۸۲: ۲۰۳...۱۹۸؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۵۵؛ حسن بیگ روملو، ۱۳۸۴: ۸۴۱). اما از آنجایی که اساس قدرت سیاسی هنور در زیر ساختار فوق قرار داشت، به محض فوت یا قتل یعقوب (۱۳) عناصر مزبور بار دیگر خود را ظاهر نموده و ویرانبارتر از قبل، ساخت و ترکیب اقتدار حاکمیت را محل عرصه رقابت های درونی خود می نمودند. به قول وُدز «نزاع دو طایفه مهم اتحادیه حکومت آق قویونلوها یعنی پورناک‌ها با موصللوها، ایل رهبر جناح چپ، یکی از مضامین اصلی دوران جنگ‌های ایالات اتحادیه از سال ۱۹۶ هـ.ق/۱۴۹۰م. تا ۹۰۵ هـ.ق/۱۵۰۰م. شمرده می شود.» (وُدز، همان: ۴۹) در سایه وجود چنین ضعف ساختاری و همراه شدن عوامل تسریع کننده زمان از جمله کم سن و سال بودن اکثر اعضای ذکور سلطنت (۱۴) از این دوره به بعد، نام های سردارانی چون صوفی خلیل موصلو، سلیمان بیگ بیژن، صوفی خلیل ابراهیم آیه سلطان... در ساختار قدرت و حاکمیت مرکزی بیشتر از سلاطین وقت شنیده و نوشته می شود و فرمانروایان این دوره به بعد، نه تنها به مفهوم خاص تعریف شده آن از حق ویژه قدرت شاهانه خود برخوردار نشده اند، بلکه بیشتر در نقش و تکمیل کننده اراده و خواست این سرداران و در حقیقت برده سیاسی، آنها خود را جلوه گر ساختند.

منابع تاریخی این دوره حکایت از آن دارند که از یک طرف ترکمانان آق قویونلو دو دسته شدند، گروهی به تنها بازمانده از فرزندان اوزون حسن، به نام مسیح میرزا روی آوردند و گروهی

دیگر به هواخواهی بایسنقر میرزا فرزند ارشد سلطان یعقوب برخاستند. (غفاری، همان: ۲۵۵). دربدو امر با دخالت صوفی خلیل موصولو، (۱۵) و قلع و قمع دیگر مخالفان و قتل مسیح میرزا مزبور، بایسنقر میرزا پسر بزرگ یعقوب در سن شش سالگی توانست در رأس قدرت قرار گیرد، اما چندی از حکومت وی نگذشته بود که سرداری دیگر، رستم بیگ پسر مقصود (نوه اوزون حسن) را به سلطنت نشانند و با کمک صفویان بایسنقر میرزا را به تیغ اجل سپرد. اما او نیز به مانند اسلاف خود از سلطنت خیری ندیده و چند سال بعد بار دیگر با هدایت و برنامه ریزی امرا و یاری حکومت عثمانی، احمد بیگ فرزند اُغورلو محمد که داماد عثمانی ها نیز شمرده می شد به منظور رسیدن به تاج و تخت آق قویونلوها از استانبول به آذربایجان حرکت داده شد. به این امید که او هم بتواند بوسیله جنگ با رستم بیگ و قتل او به تخت سلطنت آق قویونلوها تکیه کند و چنین هم شد. اما همین ضعف اساسی باعث شد که اندک زمانی بعد او نیز در جنگی که در حوالی اصفهان در محلی به نام «حاجی حسن ماضی» با سرداران دیگر آق قویونلو یعنی آیه سلطان و پیرناک بیگ والی فارس نمود، به قتل رسید. (خواندمیر، همان، ۴۴۲؛ غفاری قزوینی، همان ۲۵۵؛ حسن بیگ روملو، همان: ۹۱۶). نتیجه بعدی این نوع تغییر پی در پی شاهان وقت، آشکار شدن ضعف شدید سیاسی حاکمیت آق قویونلو و تسری این ضعف به عرصه های مختلف حکومت دیگر اعم از، اقتصادی و اجتماعی ... شد. چنانکه هر سرداری در گوشه ای از کشور یکی از شاهزادگان آق قویونلو را به عنوان فرمانروای برحق اعلام کرده و به نام او و به کام خویش، بخشی از قدرت سیاسی کشوری را در اختیار گرفتند. (۱۶) زمانی الوند، بعد محمدی، سپس دوباره الوند و مراد با جنگ ها و شکست های چند گانه با هم بخشی از حاکمیت ظاهری آق قویونلوها را از آن خود نموده اند. (خواندمیر، همان: ۴۳۶ تا ۴۴۵؛ غفاری قزوینی، همان: ۲۵۵ تا ۲۵۸؛ یحیی قزوینی، ۱۳۸۶ و ۲۶۰ و ۲۶۱؛ روملو، همان: ۹۱۷).

اما نکته مهمتر که خود ناشی از گسستگی و ضعف ساختار سیاسی کشوری بود، در زمان حاکمیت این دو نفر رخ داد که به پاره شدن مرکزیت سیاسی منجر شد. بعد از تصمیم الوند و مراد به جنگ با یکدیگر، با وساطت درویشی به نام «بابا خیرالدین» دو عموزاده بایندری به آشتی و توافق رسیده و قرار شد، رود قزل اوزون مرز قلمرو این دو شاهزاده قرار گیرد و دست راست رود مزبور از آن سلطان مراد شود و دست چپ از آن الوند میرزا باشد. (۱۷) (خواندمیر، همان: ۴۴۶؛ روملو، همان: ۹۳۳)

در چنین زمانی صفویان که منتظر فرصتی مناسب برای دعای علنی خود جهت بدست گرفتن و جانشین شدن این سلسله بودند و آق قویونلوها با سیاست های غلط خود از همه لحاظ از نقطه نظر ساده عاطفی گرفته تا اجتماعی جامعه را آماده پذیرش حاکمیتی جدید نموده بودند؛ با داشتن چنین ضعف بزرگ، ستاره بخت و اقبال پادشاهی صفویان را آماده درخشیدن و بدست گرفتن قدرت نمودند. صفویان و نقش آنها در اضمحلال آق قویونلوها که این نکته از بدیهیات سیاست در تمام ادوار تاریخ سیاسی است و در قالب هر رفتار سیاسیوبازی قدرت بین بازیگران مختلف عرصه سیاست، همواره مقوله ها و دوره های فراوانی اعم از تلخ و شیرین را می توان مشاهده نمود. در مورد صفویانو آق قویونلوها نیز قضیه چنین بود، در زمان حاکمیت آق قویونلوها و در دوره حکومت اوزون حسن، آق قویونلوها و شیوخ صفویه به علت وجود زبان یکسان سیاسی، نفع و سود مشترک باهم متحد شده و همین امر باعث شد، یکباردیگر در تاریخ ایران ائتلاف عینی و ملموس بین یک قدرت دنیائی با نیروئی ظاهراً معنوی پدیدار گردد. با بررسی همه جانبه تاریخی این ارتباط و اتحاد شکل گرفته می توان دوره های مختلفی را برای آن شمرد. از مرحله تداخل و آغاز رابطه صفویان و آق قویونلوها، مرحله تقارب و نزدیک شدن بیشتر این قدرت به هم به همدیگر و در نهایت آغاز مرحله تباین و اختلاف جدی آنها با همدیگر را می توان مشاهده نمود.

در مرحله اول یعنی مرحله تداخل که دوره تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بود، جریانات سیاسی زمان و اختلافات درونی موجود، هم در میان خاندان صفوی و هم آق قویونلوها انگیزه لازم برای توجه توأمان این دو قدرت را به یکدیگر فراهم کرد. به نظر می رسد، می توان صورت بازی صفویان و آق قویونلوها را با توجه به اهداف کوتاه مدت هر دو طرف در سمت و سوی نفع بری هر دو از هم قرار داد. یعنی با این حرکت و اتحاد هم آق قویونلوها و هم صفویان در کوتاه مدت توانستند به بخش مهمی از اهداف و امیال خود نایل شوند. از این زمان به بعد ستاره بخت و اقبال سیاسی به آق قویونلوها روی آورده و سه پیروزی بزرگ برای اوزون حسن شکل گرفت. (۱۹)

درک اهمیت این اتحاد برای اوزون حسن موجب شد، بتدریج این روابط شکل گسترده تری به خود گرفته و آق قویونلوها به امری استثنایی در بین خود که آن هم دادن دختر به غیر از خود اقوام بایندر بود، دست زده و شیخ جنید صفوی را به مقام دامادی خود سرفراز نمودند. (وُدز، همان : ۱۱۴) کشته شدن شیخ جنید صفوی (۱۹) نه تنها این اتحاد را از بین نبرد، بلکه با توجه به چارچوب و تفکرات خاص (۲۰) فرمانروای وقت آق قویونلو یعنی اوزون حسن حمایتهای بیشتر این شاه را از

رهبر بعدی طریقت یعنی شیخ حیدر سبب گردید. وی نه تنها به عنوان داماد اوزون حسن بلکه به عنوان رهبر طریقت صفوی انتخاب و در اردبیل به جای شیخ جعفر صفوی عموی شیخ جنید بر خاتمه شیخ صفی جای گرفت. مرگ اوزون حسن و قتل سلطان خلیل و شروع حکومت سلطان یعقوب را باید پیش در آمدی بر فرا رسیدن مرحله سوم در این روابط و به تعبیری شروع دوره تباین و بروز اختلاف و تضاد منافع صفویان و آق قویونلوها دانست. شاه جدید به صورت رسمی سیاست پدرش را در قبال صفویان تغییر داد. ظاهراً علیرغم ادعاها و مسایل سطحی مطرح شده در باره علل این تغییر رفتار سیاسی شهریار آق قویونلو (۲۱) در منابع تاریخی، دلیل آن را هم در تغییر استراتژی های آق قویونلوها که دیگر صفویان را در قالب یک متحد باارزش تلقی نمی کردند و هم جاه طلبی های روز افزون سیاسی صفویان به رهبری شیخ حیدر (۲۲) دانست که خود را به صورت یک تهدید بالقوه برای قدرتهای دیگر از جمله آق قویونلوها جلوه گر ساخته بودند، که شاید بخشی از آن هم ناشی از تحت نفوذ قرار گرفتن توسط حلقه قدرت درون حاکمیت و نوعی پارانوید و سوءظن سیاسی بیش از حد فرمانروای جوان و کم تجربه آق قویونلو در حق صفویان بود. همین امور بود که در نهایت باعث اتخاذ سیاست های خشن این سلطان علیه حیدر صفوی پس از چندی از دوره حاکمیت خود گردید. (روزبهان خنجی، همان: ۲۷۳... ۲۹۶). گذشت زمان نشان داد که با توجه به نوع ساختار سیاسی حاکمیت آق قویونلوها، رضایت به رویارویی با شیخ حیدر صفوی توسط سلطان یعقوب که سرآغاز آن سرکوبی شدید صفویان و شدت عمل های بعدی در حق دیگر رهبران طریقت از رفتار شنیع با جسد حیدر (۲۳) گرفته تا تبعید و زندانی کردن (۲۴) و در نهایت برنامه ریزی برای کشتن رهبر دیگر طریقت یعنی سلطانعلی میرزا توسط رستم فرمانروای دیگر این سلسله چه اشتباه سیاسی بزرگی از طرف حاکمیت وقت آق قویونلوها بود. چرا که بنظر می رسد این امر تنها مقاومت خاموش صفویان را شکل گسترده تری بخشیده و آنها را به مخالفان سازمان یافته حکومت آق قویونلوها تبدیل نموده که در گوشه ای خزیده و منتظر فرصت مناسب شدند. پس زمانی که درگیریهای دائمی میان اعضای خاندان شاهی آق قویونلو از یک طرف و رقابت های امرای نظامی به اوج خود رسید که نه فرمانروا و نه حاکمیتی مقتدر در میان آق-قویونلوها وجود داشت که بتواند تهدیدات، بحران ها و معضلات پیش آمده را تبدیل به فرصت نموده و تصمیمات درست اتخاذ نماید. گسیختگی شدید (۲۵) چه در میان نخبگان حاکم اعم از نظامی و دیوان سالاری (۲۶) و چه در ارکان کشور پدید آمد. (غفاری، همان: ۲۵۸؛ یحیی قزوینی،

۱۳۸۶: ۲۷۱؛ روملو، همان: ۹۶۸). شدت و فراگیری این هرج و مرج در اقتدار سیاسی حاکمیت آق قویونلوها به قدری واضح و آشکار بود که نه تنها اسماعیل صفوی بلکه مدعیان دیگر قدرت از جمله حسین بارانی (۲۷) از نوادگان جهانشاه قراقویونلو را به وسوسه چنگ انداختن به قدرت آق قویونلوها انداخت. در چنین عصر و برهه زمانی بود که صفویان در فرآیند قدرت یابی خود با پناه گرفتن در قالب ایدئولوژی پویای تشیع، در تبدیل خیش و داس به نیزه و شمشیر وبا برپایی تشکیلات شبه نظامی بر مبنای فلسفه تهاجمی، مرگ یا پیروزی، موفق تر از دیگر رقبیان سیاسی عمل کردند که می توانست در یک زمان واحد، صدها نفر جانباذ را به راحتی بسیج نموده و هزاران فدایی را به خدمت بگیرد. (۲۸) با شکست دادن الوند آق قویونلو در جنگ شرور (۲۹) مرکزیت اصلی حاکمیت آق قویونلو را در اختیار قرار گرفته و با تصرف تبریز، پایتخت و تختگاه اصلی آنها موجودیت خود را رسماً اعلام نمود. آنها حرکت های بعدی خود را در فتح سرتاسر ایران در راستای همین ضعف ساختار قدرت سیاسی به راحتی ادامه داده و بنیان امپراطوری صفوی را پی افکنانند.

نتیجه

این نکته از بدیهیات اولیه در جهان سیاست است که اقتدار واقعی در یک تشکیلات سیاسی در دست کسی است که بر نهادهای اصلی شکل دهنده به قدرت سیاسیسلطه دارد. در کنار این تسلط عوامل و نهادهای شکل دهنده به قدرت باید به گونه ای باشند که استمرار لازم را برای این تسلط فرمانروا ایجادکنند. از نقطه نظر اقتدار سیاسی، حکومت آق قویونلوها در دوران مختلف حیات خود ساختار حکومتی نامناسبی داشتند. همین ضعف در تشکیلات سیاسی، شرایط هرج و مرج طلبانه را در ساختار قدرت سیاسی و اداری کشور و تبع آن در حکومت آق قویونلوها اجتناب ناپذیر می کرد. نگاهی اجمالی به سیر تاریخ سیاسی حکومت به خصوص بعد از مرگ فرمانروای بزرگ این سلسله یعنی اوزون حسن این نکته را آشکار می کند که (به استثنای دوران حکومت یعقوب آق قویونلو) در حالت کلی موقعیت تثبیت شده ای در ساختار سیاسی و حکومتی این سلسله وجود نداشت. این امر و در ضمن حکومت فرمانروایانی که فاقد تجربه و مهارت سیاسی لازم در سر و سامان دادن به امور حکومت بودند، باعث گردید، تمام جریانات سیاسی به ضرر

حکومت نهایی آق قویونلوها تمام شده و هر تغییری در حاکمیت به جای تقویت، آن را به طرف انحطاط تدریجی حرکت دهد.

در این میان صفویان نیز که از زمان شیخ صفی الدین اردبیلی با آموزه های این شیخ و جانشینان وی به نوعی خود را مأمور انجام کاری ویژه می دانستند، توانستند با استفاده از این ضعف ساختار سیاسی و با برنامه ریزی مناسب، علیرغم پشت سر گذاشتن بحران هایی چند با تبدیل نمودن تهدیدها به فرصتهای مناسب خود را به عنوان بهترین استفاده کننده از این فرصت نشان داده و بدین ترتیب پایه های کسب قدرت سیاسی خود را بر روی بنای رو به اضمحلال حاکمیت آق قویونلوها به سرعت استوار سازند.

توضیحات و پی نوشت ها

*- این مقاله بخشی از پایان نامه دکتری است که با راهنمایی آقای حسین میر جعفری انجام گرفته است .

۱- در اینجا حاکمیت از نظر سیاسی و کلاسیک آن به عنوان عالیترین مرحله اقتدار حکومت مورد توجه قرار گرفته است که خود را در یک فرد (پادشاه مطلقه) و یا در جمعی از افراد تجلی می دهد. چنانکه در طول تاریخ در اکثر جوامع بشری این حاکمیت حکومت بوده است که به صورت عینی، ملموس و در عین حال به عنوان عالی ترین مظهر بوجود آورنده رابطه حکم و اطاعت همواره خود را جلوه گر نموده است. از مشخصه های اصلی در امر حاکمیت اکثر حکومت ها در طول تاریخ می توان به این مسئله اشاره کرد که در درون حاکمیت کشوری، فرمانروا یا کسی بوده است که بالاتر از حکم او فرمانی وجود نداشته است و شخص واجد حاکمیت به تنهایی برتر از قانون یا خود، منشاء قانون و فارغ از هرگونه محدودیت تلقی شده است، یا در آنها نوعی تقسیم قدرت در ساختار سیاسی حاکمیت چه به صورت پنهان و یا آشکار وجود داشته است. برای اطلاعات بیشتر در مفاهیم سیاسی مزبور از جمله «حاکمیت» «قدرت» «اقتدار» «حکومت»، نک به : کتاب ارزشمند «آموزش دانش سیاسی» به مشخصه : (بشیری، ۱۳۸۶: ۴۰-۹)

۲- دکتر میر جعفری در این مقاله با نگاه دقیق و درعین حال علمی جریان انقراض از جنبه های مختلف اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار داده است. ایشان در این مقاله چنین

نتیجه گیری می کنند که هفت عامل ساختاری موجب انقراض سریع آق قویونلوها شد. برای اطلاعات بیشتر نک به: (میرجعفری، ۱۳۸۲: ۴۶ - ۴۵).

۳- علت این نام گذاری و لقب این شخص به صورتهای مختلف ذکر شده است: قرایولوک، یولک، ایلوک، ایلک... برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: (میرجعفری، حسین، ۱۳۷۹: ۲۸۴) و هم چنین نک به: (وُذز، همان: ۴۹)

۴- منبع اصلی دوره آق قویونلوها تاریخ دیاربکره در این خصوص می نویسد: « و چون در آن زمان رایات گیتی ستان صاحب قران فرمان روان خاقان سعید تیمور کورگان بر سایر ممالک ایران و توران سایه انداخته بود و هر کس از ملوک و حکام اطراف و اکناف طوعاً ام اکراهاً روی بدرگاه جهان پناه او می آوردند امیر نامدار نیز داعیه توجه پایه سریر خلافت مصیر او آورده بود ... (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۷). به نوشته مزاولی «پس از آنکه تیمور در قبال خدمات قرا عثمان، دیاربکر را در اختیار او قرار داد، آق قویونلوها شروع به گسترش قدرت خود در چندین جهت کردند.» (مزاولی، ۱۳۸۸: ۴۷)

۵- بدین ترتیب در سال ۸۷۳هـ. ق/۱۴۷۰م. حوزه قلمرو اوزون حسن شامل تمامی ولایات آذربایجان، کردستان، لرستان، فارس، کرمان، عراق عرب و عجم و دیاربکر تا سرحدات خراسان بوده است. (هیئتس، همان: ۷۱)

۶- راموزویو در مقدمه ای که به سفرنامه کاترینوزنو نوشته در باره اوزون حسن می نویسد: « در میان تمام پادشاهان مشرق زمین که از زمان شکست ایرانیان و انتقال حکومت آنان به یونانیان به جهانداری رسیده اند، هیچیک فر و شکوه داریوش و یشتاسب اوزون حسن را نیافته اند... » (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۱۰) ستایش از اوزون حسن فقط به دشمنان اروپایی امپراتوری عثمانی و یا مورخ دربار وی ابوبکر طهرانی اختصاص ندارد، مصطفی جنابی مورخ ترک اوزون حسن را فرمانروایی هوشمند، دانا، مصمم، دلیر و فوق العاده عادل می داند که حيله گراست و آداب دان و از دوستان هواخواهان علم و مردان راه دین. (هیئتس، همان: ۸۴)

۷- «سلطنت الاطلاق» جهانگیر اصطلاح خاص به کار رفته توسط ابوبکر طهرانی مورخ مشهور و معروف عهد اوزون حسن آق قویونلو برای بیان شروع فرمانروایی جهانگیر است. (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۶۹)

۸- اوزون حسن، هفت پسر داشت: اُغورلو محمد در اواخر حیات پدر و توسط فرمان وی چنانکه شرح آن آمد، کشته شد. زینل بیگ نیز قبل از وی در جنگ با دولت عثمانی به سال ۱۷۷ هـ.ق/۱۴۷۲ م. کشته شده بود، بدین ترتیب خلیل میرزا پسر دیگر اوزون حسن با تدبیر سلجوق خانم مادرش بعد از مرگ وی به سلطنت نشست. (قزوینی، ۱۳۸۶: ۳۶۲)

۹- روز چهاردهم ربیع‌الثانی سال ۸۸۳ هـ.ق در نزدیکی مرند دو سپاه مقابل هم قرار گرفته صف آرایی کردند. آخر الامر سپاهیان یعقوب میرزا گرداگرد او را گرفتند و «اولاد شیخ بیگ مُهردار و با سلمش میرآخور با اولاد بر سلطان خلیل گرد آمده، آن ماه حشم سیاره را همچو ستاره پاره پاره کردند...» (روزبهان خنجی، همان: ۱۵۶-۱۴۸) یعقوب میرزا از قتل برادر آگاه شد به «موضع قتلش آمد و اظهار تأسف نمود و جسدش را به تبریز فرستاد که در پهلوی پدر دفن کنند.» (تتوی، ۱۳۷۸: ۳۰۷)

۱۰- تفسیر خواندمیردر باره شخصیت کلی سلطان خلیل آق قویونلو قرنهای بعد مورد توجه نادر میرزا قاجار قرار گرفته و وی نیز به تقلید و تبعیت از این نویسنده چنین می نگارد: «به تبریز دارایی گرفت او را دهائی نبود و کارها نه برای درست کردی سرداران ترکمان بسوی یعقوب برادرش همی نگریستند.» (نادر میرزا قاجار، ۱۳۸۱: ۲۹۶).

۱۱- یعقوب پس از پیروزی بر خلیل، در سال ۸۸۳ هـ.ق/۱۴۷۹ م. در تبریز بر تخت سلطنت نشست. (روزبهان خنجی اصفهانی، همان: ۱۵۸).

۱۲- بایندر در جنگ با مصر در سال ۸۸۵ هـ.ق فرماندهی قلب سپاه سلطان یعقوب را بر عهده داشت و با رشادتهای او و دیگر فرماندهان سپاه، سلطان یعقوب در این جنگ نیز پیروز میدان گردید. چون بایندر بیگ را فتحی چنین دست داد به خود مغرور شد و خیال پادشاهی در سر پروراند. در سال ۸۸۶ هـ.ق بایندر بیگ از بیلاق سهند، متوجه عراق شده چون به حوالی همدان رسید، سر به نافرمانی پیچید، به ادعای حکومت قیام نمود و برای رسیدن به اهداف سیاسی خویش به مکر و حيله متوسل شد و بدین ترتیب جمعی از امرا را به گرد خود جمع نمود. از جمله اقدامات او طرح نقش سوء قصد به جان سلطان یعقوب بود، در این رابطه آمده است: «... دیگر از تزیرات نافرجام بایندر یکی آن بود که با بعضی از امرا نهانی مواضعه کرده بود که چون موکب همایون به بیلاق بیرون آید، حضرت اعلی را به شکار صوب قزل آغاچ تشییط نمایند و العیاذ بالله

در آن جا غدیری اندیشیده هنگام شکار مرغ برکشتی، سفینه حیات عالم که چون کشتی نوح موجب نجات بین آدم است، در آن دریاچه تفویق کنند...» (روزبهان خنجی، همان: ۱۹۳-۱۹۲).
۱۳- فضل الله بن روزبهان علل مرگ سلطان یعقوب را به دو دسته تقسیم کرده است، اول اسباب الهی و آن از ظلم و جور بود که به واسطه برنامه های اصلاحی سلطان یعقوب توسط عمال سلطان بر مردم شیراز روا گردید و آه مردم دامن گیر وی شد و بیمار گشت. دوم اسباب طبیعی که همانا عفونت هوا ناشی از انتشار بیماری مسری در منطقه بوده است. (روزبهان خنجی، همان: ۴۱۷-۴۱۶). ذکر این واقعه را خواند میر نیز در کتاب حبیب السیر خود آورده است. وی می نویسد: «در زمستان سال ۸۹۶ هـ ق که سلطان یعقوب در قراباغ اران در منزل سلطان بود، نخست یوسف میرزا مریض شده درگذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر نپرداخته بود که عزیمت عالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا رخت بقا به باد فنا داد.» (خواندمیر، همان: ۴۳۶). در کنار این قضیه مورخان نئیزی و صفوی از جمله حسن روملو این مرگ را ناشی از توطئه دربار خود می دانند. برای اطلاعات بیشتر نک به (بارو و دیگران، همان: ۳۲۱؛ روملو، همان: ۱۷۹)

۱۴- جان وُذز محقق غربی آمار دقیقی از سن این شاهزادگان بدست می دهد. وی می نویسد: «قاسم (متولد پیش از سالهای ۱۷۳-۱۷۴ هـ ق/۱۴۶۹ م.) و احتمالاً مسیح در زمان جلوس خود به سن رشد رسیده بودند، در حالی که احمد (نوزده یا بیست ساله)، رستم (چهارده ساله) محمود، الوند، محمدی (همگی بین سیزده تا نوزده سال)، بایسنقر (نه ساله) و سلطان مراد (هفت ساله) هنگام استقرار خود بر تخت سلطنت نوجوان و کودکی بیش نبودند.» (وُذز، همان: ۱۴۹)

۱۵- روملو در این خصوص می نویسد: «جماعت بایندر به اتفاق میرزا علی ولد سلطان خلیل - که هم در آن بورت سلطان بود - مسیح میرزا بن حسن بیگ را به پادشاهی برداشتند و صوفی خلیل با امرای موصلو جنگ انداختند... چون عنان وکالت به قبضه صوفی خلیل قرار یافته بود خدمتش عنان اختیار به دست نفس ناهیزگار داده طبع سرکش مشوش را از هر طرف در جولان آورد تا آن که امرا و عساکر رنجانیده سرداران آق قویونلو فرار کرد.» (روملو، همان: ۸۱۵-۸۱۴).
۱۶- رویمر در خصوص این وضعیت و خیم گرفته شده آق قویونلوها می نویسد: «در آن زمان جنگ های جانشینی که بعد از فوت سلطان یعقوب، یعنی از سال ۸۹۶ هـ ق/۱۴۹۰ م آغاز شده بود

قدرت آق قویونلوها را فلج کرده بود و در این میان، اسماعیل میرزا ناظر اوضاع و در انتظار رسیدن بهترین فرصت بود (رویمر، همان: ۲۷۹).

۱۷- روملو با بیان و تفسیر ساده اما کامل خود تصویری جامع از وضعیت آخرین روزهای اقتدار آق قویونلوها ارائه می دهد. وی می نویسد:

«در روز جمعه خطبه به اسم آبیہ سلطان که ابراهیم نام داشت خواندند و بدان قرار دادند که سلطان مراد بن یعقوب پادشاه را از شیروان آورده به سلطنت بنشانند و هر دو به اتفاق وکیل باشند و از مردم زر بسیار گرفتند... {آبیہ سلطان} در قم بارگاهی نصب کرده در بارگاه نهاد و دستاری بر زیر مسند وضع نموده هر صبح به دستوری که امرا سلاطین را ملازم کنند بدان جا می رفت و به سرانجام مهم پرداخته شیلان می کشید... آبیہ سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان مراد را در قلعه رویین دز محبوس کرده مادرش را به عقد خود در آورد و الوند بیگ بن یوسف بن حسن پادشاه را به تبریز آورده بر تخت سلطنت نشاند.» (روملو، همان: ۹۲۳-۹۲۱).

۱۸- بدون تردید این نوع تقسیم بندی عملی و صوری امپراتوری آق قویونلو تسخیر ایناراضی توسط اسماعیل صفوی را در فاصله سالهای ۹۰۷ هـ ق/ ۱۵۰۱ م. و ۹۱۴ هـ ق/ ۱۵۰۸ م. تا حد زیادی تسهیل کرد.

۱۹- شیخ جنید با نیرویی متشکل از ده هزار نفر به شیروان روی آورد. به روایت بعضی از منابع این عمل تکرار حملات قبلی به سرزمین چرکس ها در مقیاسی وسیع تر بود و او صرفاً قصد داشت با عبور از سرزمین شروانشاه به سرزمین چرکسها برسد. لیکن منابع دیگر می گویند که هدف جنید فتح شیروان بود که سپس به صورت پایگاه مناسبی برای تهاجمات بعدی به ایران در می آمد. با توجه به تعداد لشکریان جنید نظریه دوم محتمل تر می نماید. به هر حال عملیات به فاجعه انجامید، زیرا در ۱۱ جمادی الاول ۸۶۴ هـ ق جنید در سواحل رود گُر نزدیک طبرسران مورد حمله شروانشاه قرار گرفت و در جنگ کشته شد. برای اطلاعات بیشتر نک به: (سیوری، ۱۳۶۳: ۱۵)

۲۰- برنامه های دور و دراز اوزون حسن در توسعه و گسترش دادن به حاکمیت به روشنی در مکتوب وی در خطاب به دست نشانده اش، شاهزاده یادگار محمد میرزا تیموری بخوبی هویدا است:

« تمامی ممالک ماوراء النهر و خراسان آنچه در قبضه اقتدار است و آنچه بعد از آن بعون عنایت سبحانی در حیطة اختیار در آید در بسته به آن جناب ارزانی و مسلم فرمودیم وظیفه آنکه همه روزه احوال و اوضاع اعلام فرمایند.» (موید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۱۵).

۲۱- در منابع عهد صفوی در این باره آمده است که سلطان یعقوب برخلاف پدر خویش، نظر مثبتی نسبت به شیخ حیدر و مریدان وی نداشت، برای مثال: زمانی که اوزون حسن شنید، سلطان حیدر صفوی تاجی برای مریدانش ساخته است، از او خواست که آن تاج را برایش بفرستند و وقتی آن تاج رسید، بوسیده بر سر نهاد و به اولاد خود فرمان داد آن تاج را بر سر کنند. ولی یعقوب ضمن امتناع از به سر گذاشتن تاج حیدری با ابداع کننده آن شیخ حیدر صفوی که مریدانی به نام قزلباش دور خود جمع کرده بود به دشمنی پرداخت. (خواندمیر، همان: ۴۲۷؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، همان: ۲۶).

۲۲- در باره شروع این جاه طلبی های شیخ حیدر صفوی از او ان آغاز عمر، روزبهان خنجی می نویسد: «... نخست در مکتب بایست نشست بر مرکب سوار شد، لوح هجا در دامن بایست نهاد، از لوح کنار گرفت. به جای درس مقامات معنوی داستان طامات پلهوی خواندی و به عوض قلم بر کتاب جلیل، شمشیر بر کلاب اردبیل راندی. در خانه اش جز کمان چله گیر نبود و در خلوتش جز شمشیر سالکی به قطع طریق صفا مشغول نه.» (روزبهان خنجی، همان: ۲۶۵). وی دوباره تاکید می کند: « بر نواب پوشیده نبود که شیخ، غزا را وسیله ای ساخته و می خواهد که به دستوری سلحشوری کند... » (روزبهان خنجی، همان: ۲۶۸). روزبهان در ادامه عاقبت این ماجراجویی های شیخ حیدر عامل خشم سلطان یعقوب و فرمان به تدارک لشکر برای جنگ با شیخ حیدر می داند. (روزبهان خنجی، همان: ۲۷۹-۲۷۸).

۲۳- بنظر می رسد خشم و انزجار سلطان یعقوب از شیخ حیدر به حد انفجار رسیده بود، نمونه آشکار آن رفتاری است که طبق نوشته همه منابع وی با جسد شیخ حیدر نمود. طبق نظر مورخ رسمی دربار آق قویونلو ها وی فرمان داد که که سر شیخ حیدر را «جهت تشهیر در تبریز دو روزی بردارند و بعد از اعلان به والده اش سپارند.» (روزبهان خنجی، همان: ۹۰). شاهدان و مورخان دیگر جزئیات این امر مورد توجه قرار دادند. از جمله کاترینوزنو و نیز می نویسد: «سر شیخ حیدر را بر نیزه کردند و به تبریز فرستادند و در ملاء عام در معرض تماشای مردم نهادند و پس از آنکه شادمانی کردند و این پیروزی را جشن گرفتند، سر شیخ را نزد سگان افکندند.» (باربارو

و دیگران، همان: ۲۴۵). حسن بیگ روملو هم می‌نویسد: «سلیمان بیجن سر مبارک آن حضرت را جدا کرده نزد یعقوب پادشاه فرستاد و آن مردود امر کرد آن سر را در میدان تبریز آویختند. شخصی سر آن حضرت را دزدید نگاه داشت. در سنه سبع و تسعمائه که خاقان اسکندرشان تبریز را گرفت آن شخص سر را نزد آن حضرت آورده نفع تمام یافت.» (روملو، همان: ۱۶۹).

۲۴- سلطان یعقوب بلافاصله پس از پیروزی، جمعی را به اردبیل فرستاد تا فرزندان شیخ حیدر - علی، ابراهیم، اسماعیل - به همراه مادرشان مارتا (حلیمه خانم بیگم، عالم شاه بیگم)، در همان سال به ایالت فارس فرستاده شوند. در آنجا حاکم شیراز منصور بیگ پرنایک آنها را تحویل گرفت و همه را در قلعه اصطخر زندانی کرد. چهار سال و نیم بعد شاهزاده خانم و پسرانش توانستند از این قلعه رهایی یابند. برای اطلاعات بیشتر رک به: (خواندمیر، همان: ۴۳۵؛ روملو، همان: ۱۶۹؛ هینتس، همان: ۱۱۱).

۲۵- فاروق سومر محقق ترک با استفاده از نوشته های منابع عثمانی در این خصوص می‌نویسد: «بر اساس منابع عثمانی، اردبیل اوغلی (شیخ صفوی) بدون داشتن تجهیزات، به راحتی از طالش به ارزنجان آمد، این مطلب از هم پاشیدگی سخت آق‌قویونلوها را در آن زمان نشان می‌دهد، وی در تمام ایالات دولت آق‌قویونلو بلانازعه به سیر و سفر پرداخت و در شهر ارزنجان از مناطق آق-قویونلوها مریدان را به دور خویش جمع کرد.» (سومر، ۱۳۷۱: ۲۷).

۲۶- نمونه روشن آن را باید در فرار شمس الدین محمد زکریا کججی و پناه بردن او به صفویان جستجو کرد. اسماعیل مشغول گذراندن زمستان سال ۹۰۶ هـ ق / ۱۵۰۱-۱۵۰۰ م. بود که امیر زکریا از تبریز آمد و اسماعیل با دادن لقب «کلید آذربایجان» او را وزیر خود نمود. امیر زکریا از خانواده‌های مشهور تبریز یعنی خانواده محمد کججی که مدت زیادی وزارت آق‌قویونلوها را به عهده داشت بود. اکثر مورخان به این مسئله اشاره کرده اند از جمله روملو در این باره می‌نویسد: «در این سال {۹۰۶} هجری قمری امیر شمس الدین زکریا که سالها وزرات {سلاطین} آق‌قویونلو کرده بود، به شرف بساط بوسی خاقان سکندر شان {اسماعیل میرزا صفوی} سرافراز گشته عنایات شاهانه شامل حال او شده منصب دیوان اعلی بدو {به او} شفقت فرموده اند.» (روملو، همان: ۹۶۸).

۲۷- برای آگاهی از احوال حسین بارانی رجوع شود به کتب متعدد نوشته شده در عصر صفوی از جمله: عالم‌آرای شاه اسماعیل به تصحیح اصغر منتظر صاحب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴. صفحات ۵۱-۵۰.

۲۸- برتری نیروی قزلباش در داشتن ایمان بسیار قوی بود، زیرا آنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کردند. ذکر توصیف های امینی در این زمینه با توجه به بدگوییهای مشهور وی از صفویان بسیار گویاست: «فدایی وار به یکبار روی به کارزار آوردند و کوششهای مردانه کردند و در هیچ معرکه هیچ آفریده ندیده که بعد از قتل سردار لشکر بدین گونه کارزار کرده باشند...» (روزبهان خنجی، همان: ۲۹۴). در مقابل صفویان، آق قویونلوها هم «در آن جانب میرزاده الوند نیز به تعبیه جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت فرمود که شتران اردو را تمامی جمع نمودند و به زنجیر به یکدیگر بستند و در پس لشکر بازداشتند به مصلحت آن که هرکس از معرکه ستیز به وادی گریز شتابد راه بیرون شدن مسدود باشد.» (روملو، همان: ۹۷۴).

۲۹- اسماعیل و الوند در حوالی نخجوان در محلی به نام شرور با هم به نبرد پرداختند. (۹۰۷ هـ ق / تموز ۱۵۰۱) گرچه الوند از لحاظ تعداد نفرات و تجهیزات قشون بر اسماعیل صفوی برتری داشت ولی از نیروهای صفوی شکست خورد و اکثر امرای سپاه آق قویونلو کشته شدند.

منابع

- ۱- بشیریه، حسین، ۱۳۸۶، آموزش دانش سیاسی، نشر نگاه معاصر، تهران، چاپ هشتم.
- ۲- تتوی، احمد، ۱۳۷۸، تاریخ الفی، به کوشش سید علی آل داود، انتشارات فکر روز، تهران.
- ۳- خواندمیر، غیاث الدین، ۱۳۸۰، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ج ۴، چاپ چهارم.
- ۴- روزبهان خنجی اصفهانی، فضل الله، ۱۳۸۲، تاریخ عالم آرای امینی، به تصحیح محمد اکبر عشیق، انجمن مفاخر فرهنگی، تهران.
- ۵- روملو، حسن بیگ، ۱۳۸۴، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات اساطیر، تهران، ج ۲، چاپ سوم.
- ۶- رویمر، هانس روبرت، ۱۳۸۰، ایران در راه عصر جدید (از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰)، ترجمه آذراهنچی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم.
- ۷- سیوری، ۱۳۶۳، راجر، ایران عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، انتشارات کتاب تهران، تهران.
- ۸- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، انتشارات گستره، تهران.
- ۹- عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴، مؤلف گمنام، به تصحیح اصغر منتظر صاحب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۰- غفاری قزوینی، احمد، ۱۳۴۳، تاریخ جهان آرا، به کوشش مجتبی مینوی، انتشارات حافظ، تهران.
- ۱۱- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف، ۱۳۸۶، لب التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- ۱۲- طهرانی، ابوبکر، ۱۳۵۶، تاریخ دیاربکر، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۳- مزاولی، میشل، ۱۳۸۱، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات نشر گستره، چاپ دوم.
- ۱۴- میرجعفری، حسین، ۱۳۷۹، تاریخ تیموریان و ترکمانان، سمت، اصفهان، چاپ دوم.

- ۱۵- موبد ثابتی، سیدعلی، ۱۳۴۶، اسناد و نامه های تاریخی از اوایل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۶- نادر میرزا قاجار، ۱۳۷۳، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، با مقدمه، تصحیح و تحشیه، غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز.
- ۱۷- نوائی، عبدالحسین، ۱۳۷۰، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم.
- ۱۸- هیئتس، والتر، ۱۳۷۷، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهاناداری، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۹- یزدی، شرف الدین علی، ۱۳۸۷، ظفرنامه، به تصحیح و تحقیق سعید میرمحمد صادق، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

منابع خارجی :

20-WOODS, J.E; *TheAqqyunluClan ,Confederation, Empire; Minneaplis, Chicago, .1978.Revized and Expanded by the university of Utah press/ Salt Lake City/ 1999.*

مقالات :

میر جعفری، حسین « علل انقراض و فروپاشی دولت ترکمانان آق قویونلو» نامه انجمن، شماره ۹،

بهار ۱۳۸۲